

[بررسی استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc96753386)

[اقوال در مساله 1](#_Toc96753387)

[تقریب مختار مرحوم نائینی 1](#_Toc96753388)

[مقدمه اول 2](#_Toc96753389)

[مقدمه دوم 2](#_Toc96753390)

[مقدمه سوم 3](#_Toc96753391)

[دو اشکال مرحوم خویی به مرحوم نائینی 3](#_Toc96753392)

[اشکال اول: اشکال نقضی 3](#_Toc96753393)

[جواب استاد از اشکال نقضی مرحوم خویی 4](#_Toc96753394)

[اشکال دوم: اشکال حلی 4](#_Toc96753395)

**موضوع**: بررسی کلمات مرحوم نائینی /استصحاب عدم ازلی /عام و خاص

# بررسی استصحاب عدم ازلی

بحث به مناسبت وارد استصحاب عدم ازلی شد. ایا استصحاب عدم ازلی مجال دارد یا نه؟ بحث در این جا، یک بحث صغروی است که آیا استصحابی که در اعدام ازلی هست مثبت است یا نه؟ چیزی که در باب استصحاب مطرح می­شود کبروی است که آیا حجیت دارد یا نه؟ بحث در این جا بعد از فراغ از کبری و حجیت استصحاب است. استصحاب عدم خاص که محل بحث است، ایا اصل مثبت است یا نه؟

## اقوال در مساله

بعضی گفته اند استصحاب عدم ازلی مجال دارد. مرحوم خویی از کسانی است که شدیدا استصحاب عدم ازلی تایید کرده و کثیرا عمل کرده است. کسی از سابقین مثل ایشان طرفدار استصحاب عدم ازلی نیست علما و عملا.

در مقابل مرحوم نائینی است که قائل به عدم حجیت و اصل مثبت بودن است. ایشان نسبت به استصحاب شدید الانکار است.

## تقریب مختار مرحوم نائینی

فرمایش مرحوم نائینی دارای سه مقدمه است.

### مقدمه اول

در مقدمه اول ایشان فرموده است: خطاب خاص، عام را تضییق می­کند. همان بحثی که قبلا مطرح شد. بعد از آمدن خطاب خاص، معنا ندارد که موضوع خطاب عام به عمومش باقی بماند. حتما یک تضیقی می­آورد. البته این مطلب مبنایی است.

### مقدمه دوم

مقدمه دوم اساس کلام ایشان است. بیان مطلب: انقسامات موضوع نسبت به عوارض، در رتبه متقدم است. یعنی عوارض موضوع مقدم بر مقارنات موضوع هستند. حالا بحث در این است: این عنوانی که برای عام به وجود آمده است، قید موضوع است؟ مثلا الا القرشیه که قید آورده است آیا گفته است مرأة غیر قرشیه یا این که از مقارنات است؟ اولی را عدم نعتی و دومی را عدم محمولی می­گویند. در حقیقت بحث این است: قیدی که آورده است به نحو نعتیت است یا این که عدم محمولی است( ترکیبی است) مرأة باشد و قرشی نباشد.

مرحوم نائینی گفته است: انقسام موضوع که مرأة است نسبت به عوارضش، در رتبه متقدم است. یعنی اول آن را مولا می­بیند. وقتی که می­گوید المرأة، اول آن را نسبت به عوارض می­بیند مثل قرشی بودن. بعد نسبت به عوارض، گاهی اوقات مقید به وجودش و گاهی اوقات مقید به عدمش و گاهی هم لا بشرط است. بنا بر این، عدم قرشیت نمی­تواند عدم محمولی باشد. یعنی نمی­شود موضوع ما مراة باشد و لم تکن قرشیة. عدم محمولی به این معنا است که نفی وجود است. مثلا قرشیه محقق نشده باشد و در عین حال مرأة باشد.

نکته این مطلب این است: اگر بخواهد بگوید مراه باشد و لم تکن قرشیه، سوال می­شود: نسبت به قرشیت و عدم قرشیت مطلق است یا مقید؟ اگر بگویید مطلق است یعنی مراه چه قرشی باشد و چه نباشد، باز هم بگوید لم تکن قرشیه، تهافت است. اطلاق با عدم محمولی، سازگاری ندارد. اگر بگویید مقید است معنا ندارد که لم تکن قرشیه اخذ شود؛ زیرا لغو است. پس عدم محمولی نمی­تواند جزء موضوع است زیرا انقسام در رتبه قبل است و موضوع نسبت به عوارض مقدم بر مقارنات است.

خلاصه لم تکن قرشیه، جزء موضوع نیست. خاص قیدی را که می­آورد به نحو ترکیبی نیست. خاص کاشف از قید و نعت است. کاشف از این است که گفته است مراة غیر قرشیه.

### مقدمه سوم

تقابل بین وجود نعتی و عدم نعتی، عدم و ملکه است. البته تقابل بین خود نعت و صفت قرشی و عدم قرشی، سلب و ایجاب است. موضوع ندارند. اما قرشیت مراه و عدم قرشیت مراه نیاز به موضوع دارد و تقابل آنها ملکه و عدم است. مراه باید باشد تا شانیت برای قرشیت داشته باشد. شخصی باید باشد تا بگوییم اعمی یا بصیر است. اگر شخصی نباشد سالبه به انتفای موضوع است. اگر هم خواسته باشیم قرشیت نباشد، باید مراه باشد و اتصاف به قرشیت نداشته باشد.

پس مجالی برای استصحاب عدم ازلی نیست زیرا هر چند که عدم ازلی متیقن است و ان همان عدم محمولی است. مثلا این زن وقتی که نبود، لم تکن قرشیه. در ازل عدم، عدم محمولی است و موضوع موجود نیست. در این جا استصحاب عدم محمولی رکن آن یقین است و تمام است؛ ولی به وسیله مقدمه دوم گفتیم موضوع اثر عدم نعتی است.

اگر بگویید با استصحاب عدم قرشیت بعد از وجود مراه، لازمه آن این است که متصف به قرشیت نیست. این لازمه عقلی و اصل مثبت است. لذا استصحاب عدم ازلی که همان عدم محمولی است هر چند که رکن اول استصحاب را دارد و رکن دوم که شک باشد هم دارد ولی موضوع اثر نیست. چیزی که موضوع اثر است عدم قرشیت در ظرف وجود موضوع است یعنی اثبات اتصاف مراه به عدم قرشیت که در وقتی که موضوع موجود است، این اتصاف هم اصل مثبت است. در حقیقت اثبات عدم نعتی به وسیله عدم محمولی اصل مثبت است.

پس چیزی که متیقن است اثر شرعی ندارد و چیزی که اثر شرعی دارد لازمه استصحاب است.

### دو اشکال مرحوم خویی به مرحوم نائینی

مرحوم خویی مقدمه اول را قبول کرده است. خاص به عام عنوان می­دهد. بحث را متمرکز بر مقدمه دوم کرده و گفته مقدمه دوم صحیح نیست.

#### اشکال اول: اشکال نقضی

اشکال اول نقضی است. این که شما می­گویید انقسامات اولیه در رتبه قبل هستند و با معالجه انقسامات اولیه نوبت به مقارانات نمی­رسد، منحصر به عرض و معروض نیست. اگر دو جوهر باشند مثل زید و عمر. یا موضوع دو عرض باشند. اذا وجد سواد و بیاض. شما باید در این دو مورد همین حرف را بگویید زیرا در آنها همین انقسامات هست. زید نسبت به عمر یا مقارن یا سابق و یا لاحق است و باید بگویید انقسامات اولیه در رتبه سابق است و دیگر نوبت به جزء مقارن نمی­رسد در حالی که فقط شما در عرض و معروض این حرف را می­گویید. مثل عالم نسبت به عدالت. اینکه در دو جوهر، زید مقید به عمر باشد صحیح نیست.

##### جواب استاد از اشکال نقضی مرحوم خویی

به نظر می­آید فرمایش مرحوم خویی اشکال بر نائینی نمی­شود. مرحوم نائینی یک امر عقلائی مثل جعل حاکم بحث می­کند. یعنی حاکم باید معروض را باید نسبت به عوارض منقح بکند. اگر یک معروضی که اعراضی دارد موضوع قرار بگیرد باید حالاتش معلوم شود. آیا مطلق است یا مقید به وجود و عدم است. اما سابق و لاحق و مقارن از عوارض حساب نمی­شود بلکه از انتزاعات ما هستند. این که زید سابق بر عمر باشد، از عوارض زید نیست. مرحوم نائینی می­گوید موضوع نسبت به یک قیدی طوارئ دارد، نه این که این که انتزاع کنید. در حقیقت نسبت به عوارضی که ساخته ما است، حاکم در مقام جعل آنها را ملاحظه نمی­کند.

#### اشکال دوم: اشکال حلی

ایشان در ابتدا می­گوید: بین وجود نعت و عدم نعت فرق وجود دارد. همچنین بین عرض و عدم عرض. اعراض به خاطر این که وجود آنها در معروضشان هستند فرمایش مرحوم نائینی درست است. مثلا وجود عدالت زید، همان وجود زید است، یا باید متصف به عدم یا وجود و یا مطلق لحاظ کند.

مرحوم خویی نسبت به عدم عرض فرموده است نیاز به موضوع ندارد. این که باید در ناحیه عدم عرض هم موضوع را لحاظ کند و متصف به عدم عرض کند لزومی ندارد. مثلا بگوید: کانت المراة غیر قرشیه. در وجود عرض باید لحاظ کند و بگوید کانت المراه قرشیة. عدم عرض که نیاز به موضوع ندارد تا لحاظ کند. یعنی کانت المراه غیر قرشیه لازم نیست. برای عدم عرض اتصاف نیاز نیست. اگر خواست عدم قرشیت را اخذ کند لازم نیست بگوید اذا کانت المراة غیر قرشیه. می­تواند هم بگوید لم تکن المراه قرشیة.

در حقیقت خلاصه جواب مرحوم خویی این است: این که مرحوم نائینی عدم را به وجود قیاس کرده و گفته همان طور که در ناحیه وجود اتصاف دخیل است و نیاز به موضوع دارد همچنین در ناحیه عدم، اتصاف اخذ شده است و اتصاف به وجود و عدم، عدم و ملکه هستند و نیاز به موضوع دارند، صحیح نیست. لازم نیست امر عدمی را به نحو وصفی قرار داده باشد بلکه قضیه سالبه محصله باشد هم کافی است. مثل لم تکن المراه قرشیه.

مرحوم خویی می­فرماید خصیصه وجود عرض است که وجود را می­طلبد و محال است عرض را اخذ کند و اتصاف نداشته باشد. اما عدم عرض که نیاز به موضوع ندارد تا بگویید باید اتصاف اخذ شود. یعنی لازم نیست همان طور که در ناحیه وجود گفته است اذا کانت امرأة قرشیه فلا تری الحمره الا ستین همچنین در اینجا هم بگوید اذا کانت المراه غیر قرشیه.... بلکه در این جا می­تواند بگوید اذا لم تکن المرأة قرشیه... اتصاف را موضوع قرار ندهد. از طرفی مرحوم خویی ادعا دارد که ظاهر قضایا هم سالبه محصله است. این سالبه محصله حالت سابقه دارد. وقتی که موضوع نبود اتصاف هم نبود الان هم که موضوع محقق شده است، می­گوییم اتصاف نیست.